



سسیل آنگراند (برگردان: خسرو روزبه) : مقدمه دوره فلسفه

مقدمه

دوره فلسفه

rouzaneha.org

تعریف فلسفه ، مسئله اصلی فلسفه ، ایدآلیسم ، ماتریالیسم

سسیل آنگراند

ترجمه: ستیخ

شماره ثبت ۱۲۴۳ - ۲۷/۶/۱۵

انتشارات وثوق تهران
 rouzaneha.org ۵۰ ریال
 خیابان وثوق روبروی پمپ بنزین

مقدمه مترجم

rouzaneha.org

کتابی که در تحت عنوان : دوره اوئیورسیته جدید - دوره فلسفه «
 به نظر خوانندگان محترم میرسد و ما مرتباً آنرا در شش بخش جداگانه
 ترجمه کرده و بچاپ میرسانیم ، جزء سلسله انتشاراتی است که بزبان فرانسه
 منتشر میشود و عده‌ای از نویسندگان بزرگ و دانشمندان عالیقدر فرانسه
 در تدوین دوره‌های مختلف آن شرکت دارند. سازمان دبیرخانه این هیئت
 بشرح زیر است :

رئیس : م . مریس هوسن (M. Maurice Husson)
 منشی‌ها :

م . م . اگوستن بالیکسیونی (MM. Augustin Balliccioni)
 مریس کنکر (Maurice Conquere)

خزانه‌دار : مریس لوگناس (M. Maurice Le Goas)

اعضاء : سبیل آنگراند (Cécile Angrand) ، ژزف بییه

(Joseph Billiet) ، مارسل کهن (Marcel Cohen) ، روژه

گارودی (Roger Garaudy) ، مریس دولن (Maurice Dolong)
 ژورژ ویگ (Georges Vigue)

این دوره فلسفه اصولاً بمنظور تشریح ماتریالیسم دیالکتیک تدوین
 گردیده است ، ولی عنداللزوم برای آنکه مطالب فلسفی نو در ضمن مقایسه
 با مطالب فلسفی کهنه بهتر استنباط گردد ، هر جا ضرورت اقتضا کرده است
 از مبانی فلسفه کهنه و شیوه استدلال و طرح مسائل مختلف آن نکاتی یاد
 آور گردیده است .

این دوره فلسفه مشتمل بر شش بخش است

بخش اول: مقدمه (تألیف سبیل آنکراند، اگرچه از او نیورسیته) که متضمن تعریف فلسفه، مسئله اصلی فلسفه، ایدئالیسم و ماتریالیسم است.
بخش دوم: مبانی فرانسوی ماتریالیسم (تألیف سبیل آنکراند، روزه گارودی، اگرچه‌های او نیورسیته) که متضمن فلسفه دکارت (Descartes)، مبانی فرانسوی ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم قرن ۱۸ دیدرو (Diderot) و مبانی فرانسوی ماتریالیسم تاریخی میباشد.
بخش سوم: ماتریالیسم دیالکتیک (تألیف سبیل آنکراند، اگرچه از او نیورسیته)

بخش چهارم: ماتریالیسم تاریخی (تألیف سبیل آنکراند و روزه گارودی، اگرچه‌های او نیورسیته) که متضمن اصول ماتریالیسم تاریخی و قوانین تاریخ است.
rouzaneha.org

بخش پنجم: ماتریالیسم دیالکتیک و یولوژی (تألیف ژرژ تسیه (Georges Teissier) پروفیسور سرین (Sorbonne)

ماتریالیسم دیالکتیک و روانشناسی (تألیف هنری والان (Henri Walon) پروفیسور کلژ دو فرانس (Collège de France)

بخش ششم: ماتریالیسم دیالکتیک و علوم فیزیکوشیمی (تألیف فرانسیس هالبواکس (Francis Halbwachs)، اگرچه از او نیورسیته) که متضمن علوم فیزیکوشیمی و دیالکتیک و علوم فیزیکوشیمی و ماتریالیسم است.

مجموعه این شش بخش دوره کاملی را از فلسفه نو در اختیار خوانندگان عزیز میگذارد و مترجم امیدوار است که از این راه خدمت شایسته ای به علاقمندان مکتب جدید فلسفه کرده باشد.

نگارنده علاوه بر علاقه مفرط و میل سرشاری که شخصاً به مطالعه مبانی محقق و خلل ناپذیر فلسفه نو دارد، از چند سال پیش تصمیم داشت دوره جامعی از کلیه مکتبهای مختلف فلسفه با استفاده از مدارک داخلی و خارجی تهیه نموده و در دسترس علاقمندان قرار دهند ولی برای این منظور مطالعات طولانی، صرف وقت زیاد و بالاخره تهیه مدارک کافی لازم بود، همین جهت تا آنجا که امکان پذیر بوده است در این راه قدم برداشته و

مقدمات لازم فراهم گردیده است و ترجمه این دوره فلسفه هم یکی از مواد و مصالحی است که در تدوین آن کتاب بکار خواهد رفت ولی چون انتشار جداگانه و کامل آن صرفاً از نظر تشریح کامل فلسفه نو قدم مؤثری در راه بالا بردن سطح معلومات طرفداران این فلسفه محسوب می‌شود بی‌طرفانه بچاپ و ترجمه آن اقدام نمود.

اصولاً باید دانست که تاکنون کتاب‌های جامعی درباره مکتبهای مختلف فلسفه (نه بصورت تاریخ فلسفه) و مقایسه مسائل مطروحه و شیوه استدلال هر یک که بتواند یک خواننده فارسی زبان را نسبت بکلیات فلسفه مستغنی نماید بزبان فارسی تدوین و منتشر نشده است و نگارنده هنوز نمیداند کتابی را که در دست تألیف دارد تا چه حد باموقفیت با تمام خواهد رساند و تا چه اندازه میتواند منظور خود را عملی نماید؛ ولی بهر صورت اگر فرضاً هم باقیات بزرگی همراه باشد چون قدم اولی است که در این راه برداشته میشود و قطعاً از راهنمایی‌ها و اظهار نظرهای دانشمندان ایران و استادان این فن برای رفع نواقص آن استفاده‌های زیادی خواهد شد بنوبه خود خدمتی به فرهنگ این کشور خواهد بود و نگارنده را نسبت به تحصیل نتیجه زحمات خود امیدوار خواهد ساخت.

تهران فروردین ۱۳۲۷ خسرو روزبه

تعریف فلسفه

الف - فلسفه مردم پسند ایست

یکی از فلاسفه قرن ۱۹ میلادی مینویسد: فلسفه از نظر توسعه و تکامل سیستماتیک خود مردم پسند نیست. فعالیت و اثر اسرارآمیز و عجیب فلسفه از نظر توجه بامور دنیوی و کفرآمیز نظیر موضوع آشفته و پرهیجانی، بوج و بی معنی بنظر میرسد. فلسفه شبیه استاد جادو و افسونی است که جادوگرها و طلسم بندیهای او با تشریفات و طوطی طنین انداز میگردد. زیرا مردم فلسفه را درک و استنباط نمینمایند.

فلسفه در نظر عده زیادی از مردم بمنزله دیسپلین محکم و صعب - الحصولی جلوه میکند، زیرا از نقطه نظر مقصود و منظور خود صعب الحصول بنظر میرسد. فلسفه، وسیله غور و تفکر در روی مجرداتی از قبیل: طبیعت انسان، مبداء عالم، خوبی و بدی و غیره محسوب میشود و از نظر زبان فلسفی یعنی زبان نامفهومی که دارد، صعب الحصول جلوه گر میگردد، فیلسوف کلماتی استعمال میکند که با کلمات زبان معمولی و عادی فرق دارد و فقط آشنایان با سرار این فن میتوانند در این معبد نفوذ نمایند: «استاد سحر و جادو».

چون بنظر میرسد که فلسفه در هیچ کاری و هیچ چیزی مورد استعمال ندارد و در زندگی برای هیچ امری مفید نمیباشد، از این جهت مردم پسند نیست، غالباً فیلسوف خودش را بمنزله عضو یک انجمن علمی، یک فرد خیالباغ و کسیکه در اسرار طبیعت غور مینماید و به تفکرات مبهمی میپردازد و بصورت یک آدم بی دست و پا و آدمی که لیاقت هیچگونه عملی را نداشته و

لایق کوبیدن يك ميخ هم بدیوار نیست و بالاخره نمیتواند تفنگ بدست بگیرد و لیاقت مداخله در امور سیاسی را ندارد معرفی میکنند.

این استنباط و تصور از فلسفه قدمت زیاد دارد؛ شاعر کمیک یونان قدیم بنام اریستیفان (Aristophane) سقراط (Socrate) را بصورت فیلسوفی معرفی میکند که در زنبیلی نشسته و بین زمین و آسمان معلق است و در ماوراء ابر غلیظی مشغول گردش میباشد. و در یکی از مباحثه های افلاطون (بلاتن Platon)؛ یکی از اشراف جوان آتن (Athéne) بنام کالیکلس (Callielés) و کسیکه خود را نامزد یکی از مشاغل برجسته سیاسی میدانند سقراط که فیلسوف پیرزنده پوشی است چنین میگوید: سقراط خجالت نمیکشی؛ و از سنت شرم نداری؛ که هنوز هم فلسفه بردازی میکنی؛ فلسفه سرگرمی و تفریحی است که فقط برای جوانان معقول و صحیح میباشد، فلسفه دسیسالیسی است که برای تنظیم و تربیت فکر جوانان مورد استعمال دارد و شایسته و برازنده مردمن و جا افتاده ای نمیباشد؛ وضع بیشتر معاصرین ما نیز بهمین منوال است:

عده زیادی از مردم فلسفه را حقیر و پست می شمارند و تصور میکنند که فلسفه مخصوص مردمان نیک و بیکاره است. rouzaneha.org
عده دیگری که ساده لوح تر هستند، از فلسفه بمنزله سحر و جادوی نفوذ ناپذیر و غیر قابل ادراک می تحسین میکنند.

خوب؛ بدون شك؛ برای این شهرت و نیکنامی فلسفه؛ پایه های حقیقی وجود دارد زیرا پس از طلوع و ظهور فلسفه؛ مقدار زیادی تباهی و فساد و خرابی فلسفی و فلسفه های زهر آلود و مسموم بوجود آمده است. تعداد زیادی کستابهای فلسفی غیر قابل خواندن و عاری از فایده حقیقی (برای کسی که تاریخ فلسفه نمیداند) نوشته شده است. شما هیچگاه بعضی از کتابهای ارسطو بعضی از مباحثات افلاطون، مجموعه سن تماس داکن (Les Sommes de Saint Thomas d' Aquin) منادلژی لاینیتز (Monadologie de Leibnitz) کتاب های هیدگر (Heidegger) فیلسوف نازی و بدون ترجیح هیچیک از کتاب های مقدمه اتی را که در دبیرستانهای ما تدریس میشوند نخوانید.

ولی در مقابل این تباهی و فساد يك فلسفه حقیقی هم وجود دارد و

ما در صدد تعریف و تشریح آن برمیائیم .

ب - تعریف فلسفه

در فرهنگ دائرةالمعارف دالامبر دیدرو (D' Alembert et Diberot - قرن ۱۸ ، تعریف زیر جلب توجه میکند :

فلسفه پردازی عبارت از اقامه علت اشیا بالااقل علت آنها است .
 بالنتیجه فلسفه از قدیم و از بدو ایجادش ، بمنزله کوششی برای تشریح
 اشیا از روی علت آنها تجلی کرده است .
 برای تشریح عالم دو طریقه وجود دارد :

۱- **بوسیله خدا** ، این طریقه ، روش تشریح مذهبی است .

۲- **بوسیله علت اشیا** ، این طریقه ، همان تشریح علمی یا فلسفی
 میباشد .

در اینجا دو مثال از این دو طریقه تشریح ذکر میکنیم .

مثال اول - برق و صاعقه در نظر قدما ، بمنزله تظاهر خشم و
 غضب ژوپیتر (Jupiter) یا خدای خدایان بود ، وقتیکه ژوپیتر بخشم
 و غضب میآمد و چین بابر و میانداخت ؛ زمین میلرزید ، رعد میفرید و برق
 پرتو میافکند . این تشریح روش مذهبی است . rouzaneha.org
 تشریح علمی مبتنی است بر منظور داشتن علت برق و بیان اینکه
 برق نتیجه تغییرات الکتریکی اتمسفر میباشد .

مثال دوم - در قرن نوزدهم ، فابر (Fabre) که یکی از حشره
 شناسان بود ، غریزه را رحمت الهی تشریح میکرد و امروز بوسیله عمل
 محیط روی يك ارگانسیم بیان میشود .

فلسفه از بدو ایجاد خویش ، خودش را باعلم تطبیق داده است و
 این موضوع کوششی برای حذف و نفی خدایان عالم محسوب میشود راه
 حل قهرمانانه تشریح هر چیزی که بوسیله عمل طبیعی از قبیل: تشریح عالم
 بوسیله آب ، بوسیله زمین ، بوسیله آتش یا بهتر ، بوسیله حرکات اتم ها
 و ترکیبات آن احساس و استنباط میشود يك اقدام جسورانه و انقلابی
 بوده است .

ضمناً فلسفه کتمان نمیکند که بقایه دینی پرومته اعتراف کرده است

و بطور خلاصه میگوید: من از کایه خدایان نفرت دارم (۱)

فیلسوف زمان قدیم کسی است که در حالیکه خدایان را برای شکم چرانی و نوشخواری به مفرغیر قابل دسترس آنها بازگشت میدهد، علت شب و روز را پژوهش میکند: فیلسوف در این صورت منجم است. یا علم شناوری اجسام را پژوهش مینماید: در این حالت فیزیک دان است و یا علت امراض جانداران را تجسس میکند: در اینحال پزشک و متخصص علم - الحیات میباشد.

اما در قرون جدید، و قتیکه در قرن شانزدهم پس از خواب طولانی علوم، فلسفه از نو زنده گردید و تجدید حیات یافت، وسعت فهم بوسیله اکتشافات فنی و جغرافیائی فزونی گرفت و فتودالیت متزلزل و بورژوازی طامع گردید، از نو فیلسوف کسی را میگویند که اشیاء را بوسیله علل و بتوسط روابط ریاضی پژوهش مینماید: در اینصورت فیلسوف دانشمند است. دکارت فیلسوف مشهور قرن ۱۷، ریاضی دان، فیزیک دان و پزشک بوده است.

ولی در نیمه دوم قرن ۱۷، فلاسفه‌ای که نسبت بروح فلسفی خیانت کار محسوب میشوند، بیل خود و بوسیله یک بیان متافیزیکی بتکمیل تشریح علمی غیر مکفی پرداختند؛ چنانچه فوئرباخ (Feuerbach) در قرن نوزدهم در اولین حمله خود بر علیه هگل (Hegel) چنین میگوید: این تاریخ مبداء تفکیک یک «فلسفه مست *Philosophie ivre*» است و از این لحظه ببعد یک فلسفه مست و یک فلسفه معتدل «*Philosophie sobre*» وجود خواهد داشت: یعنی فلسفه‌ای که اساساً متافیزیک است و فلسفه‌ای که عکس العمل متافیزیک محسوب میشود.

متافیزیک چیست؟ متافیزیک (اگر جرأت داشته باشم بگویم) عبارت از مطالعه هر چیزی است که خارج از فیزیک و بیرون از عالم محسوس باشد و بررسی هر چیزی است که نه بتوان آنرا دید، نه آنرا شنید و آنرا لمس

(۱) کارل مارکس (تألیفات فلسفی جلد اول صفحه ۱۶)
چاپ ۱۹۲۷) «اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریت (ذیقراطیس)
و اپیکور (اپیکور)»

کرد: خدا، روح، خوب و بدو غیره...»

روش پژوهش در قلمرو محیطه متافیزیک نه می‌تواند بوسیله مشاهدات و نه می‌تواند بوسیله تجربیات باشد، روش متافیزیک روش استدلال مطلق و خالص است و منجر می‌شود به تصور اشیاء ساکن، اشیاء متشابه و اشیائی که هر یک از دیگری بوسیله تقسیمات ازلی مجزا گردیده و با متضادهائی که از ازل منافی و میانی آنها بوده اند متقابل میباشند.

بمنوان نمونه، بدی را مثال می‌آوریم: روش متافیزیکی مبتنی است بر تعریف بدی، تعریف بدی در نفس و در ذات خود، یعنی بدی ازلی که در ماوراء زمان و مکان متشابه خود و مطلقاً متضاد با خوبی است (که نقطه مقابل آن می‌باشد)، روش متافیزیک مبتنی است بر اقامه دلیل در خصوص مبدأ بدی، طبیعت بدی و غیره...»

«در متافیزیک، اشیاء و آثار روحی آنها و تصورات ذهنی، موضوع تجزیه و تحلیل‌های مجزا هستند، در متافیزیک می‌توان یکی را پس از دیگری و یکی را بدون دیگری در نظر گرفت. در متافیزیک، اشیاء، یک دفعه برای همیشه تغییر ناپذیر، ثابت و بی‌حرکت فرض شده اند. متافیزیک باثبات یا نفی، بدون هیچگونه حدفاصلی قائل است، باینکه و نه صحبت مینماید و هر چیزی که غیر از اینها باشد ارزش ندارد. در متافیزیک، هر شیئی، یا وجود دارد یا ندارد، یک شیئی نمیتواند دفتماً هم خودش و هم غیر خودش باشد. منفی و مثبت مطلقاً با هم منافات دارند و علت و معلول مستقیماً نسبت بیکدیگر متقابل هستند» (۱)

ولی این روش متافیزیک غلط است، با حقیقت تطبیق نمیکند و با آن ارتباط ندارد.

اشیاء در طبیعت بی‌حرکت و بدون تغییر نیستند، جفت‌های متضادی که منافی هم باشند وجود ندارند. مثلاً، نمیتوان زندگی و مرگ را به‌مران منافی یکدیگر مقابل هم قرار داد. اکنون میدانیم که مرگ موجودات

(۱) انگلس (Engels): L'Anti Duhring

جلد اول صفحه ۹ چاپ ۱۹۳۱. سوسیالیسم تخیلی و علمی صفحه ۱۱
چاپ حزب کمونیست فرانسه ۱۹۴۴، یا صفحه ۲۲ از ترجمه سنجر
(سروان توپخانه خسرو روزبه) بزبان فارسی

بجز بوسیله مبارزه دائمی بین سلولها ، يك تخریب یا تباهی ساختمان و يك مرك متداوم امکان پذیر نیست . زندگی شامل مرك است و بالعکس ، مرك موجب زندگی است: خاک برك، زمین را حاصلخیز نموده و باعث قدرت رویندگی آن میشود و نباتات زنده را تغذیه میکند.

«وقتیکه ما طبیعت ، تاریخ انسان یا فعالیت فکری خودمان رامقید به واریسی عقلانی و ادراکی مینمائیم، آنچه قبل از هر چیز پیش میآید، تصور يك کشش تمام نشدنی و قایمی است که هر يك از آنها بدیگری مربوط هستند و هر کدام روی سایرین تأثیر دارند ، در آنجا هیچ چیزی باقی و پایدار نیست ، نه آنجا یکباره بوده ، نه چیزیکه وجود داشته و نه آنطوریکه قرار گرفته است. ولی در آنجا همه چیز حرکت میکند، تبدیل مییابد، میروند میآید ، وجود پیدا میکند و نابود میگردد» (۱) rouzaneha.org

هیچ چیزی بی حرکت و بدون تغییر نیست . مثال: خوبی و بدی: این ادراکات و تفهیمات باهر اجتماع و باهر لحظه از تحول يك اجتماع تغییر میکنند فلسفه معتدل ، برای اشیاء ، قائل بعلت است و همیشه بتجربه حق میدهد و متافیزیک را که بان تجربه مطابقت ندارد آلوده با خطا میدانند.

این فلسفه يك ماشین جنگی بر علیه متافیزیک محسوب میشود. باوجود این فلسفه نتوانسته است باعلم منمائل بساند و باآن همانند باشد.

از شروع قرن هیجدهم ، ترقی و پرش علمی بقسمی است که در بین کارهای علمی ، تخصص بوجود آمده است ، هر علمی بموضوعات بیش از پیش اختصاصی که دارای مورد استعمال خاص و روشهای ویژه ای هستند بستگی پیدا کرده و از سایر علوم مجزا و جدا گردیده است (ریاضیات ، فیزیک ، شیمی ، علم الحیات) کم کم دیده میشود که اجباراً کلیه علوم بمنزله بچه های حق ناشناسی ، از مهد مادرشان که فلسفه است دوری میجویند. اینک این سؤال پیش میآید که از قرن نوزدهم بپس ، فلسفه عبارت از چیست ؟ (من کاملاً میدانم : فلسفه همان فلسفه معتدل است)

۱- بدو فلسفه معتدل بمنزله دنباله علوم محسوب میشود، این فلسفه

(۱) «L'Anti Duhring» جلد اول صفحه ۷-۸

یا صفحه ۲۰-۲۱ ترجمه ستخر بزبان فارسی

مسائل کاملاً کلی را مورد بررسی قرار میدهد، در صورتیکه هر علمی در مورد مسائل خاصی مطالعه میبرد از د، مثلاً فلسفه، مسئله ماده را بررسی میکند. و سنتز نتایجی را که فیزیک دانان، شیمیست‌ها و ریاضی دانان بدست آورده‌اند مکار میبرد: فلسفه، طبیعت غریزه را بوسیله سنتزی از نتایج حاصله از علم گیاه شناسی، علم حیوانشناسی، علم آثار محجرشناسی و شناسایی سبک تعلیم و صنعت، مورد بررسی قرار میدهد.

۲- فلسفه در عین حال، غور و تفکری در خصوص علوم و راجع بکلیه کارهای انسانی است. فلسفه تعریف روشهای علمی و روابطی را که بین علوم و حرف، بین شعب علوم و بالاخره بین حرف و صنایع ظریفه موجود است تجسس میکند.

rouzaneha.org

فلسفه درباره پژوهش علل توسعه و تکامل فکر انسانی و یافتن و تعریف مراحل مختلف آن کوشش مینماید. بقسمی که فلسفه انضباط سخت و محکم و عجیبی نیست، موضوع و مقصودش محسوسات است: ماده، غریزه، ترقیات علوم، توسعه و تکامل ابزار و ماشین‌ها، زبان فلسفه، زبان علوم و تاریخ است. برای فلسفه زبان مخصوصی نمیتوان یافت و در عین حال دارای زبان عامیانه و ویژه‌ای هم نیست. روش فلسفه، روش علم یا کلیه عملیاتی است که مثل مشاهده و تجربه بخوبی هدایت شده باشد. بنابراین هیچ چیزی که ترسناک و باعث دماغ سوختگی و دل‌سردی باشد یا خسته کننده و ناپسند نماید در آن وجود ندارد.

بالعکس توجه بچند نکته برای مطالعه فلسفه لازم است. در این مورد عموماً، نظم میتواند راهنمای یک روش کلی استدلال و یک روش کلی تفکر باشد. با روش منظم میتوان روش تفکر عالم، انسان و اجتماع انسانها را بدست آورد.

الف) روشی از تفکر عالم

فلسفه ما را از قید کلیه اعتقادات باطل و جمیع خرافاتی که بدون اطلاع و بی‌خبر در ما مسکن گزیده‌اند و از تمایل ناهنجار و نفرت آور به بعضی امور اسرار آمیز و مرموزی که بعالم نسبت میدهیم و بالاخره از بعضی عروج های فکر باطنی و بعضی از شگفتی‌ها و عجایب صعب الادراک و ریشه دار آزاد مینماید. هنوز عده ای در بین ما پس از مشاهده حرکات بعضی نباتات

با غرابز حیوانی ، يك تحسین و تعجب مذهبی در خود احساس میکنند ، برخی از آنها کتابهای افسانه ای خوانده اند و غالباً در این کتابها دیده میشود که حشره شناس برای تعجب از « شگفتی های غریزه » ، مشاهده را فراموش کرده و فریاد میزنند که این شگفتیها غیر قابل ادراک و استنباط هستند. فلسفه این نوع روش تفکر عالم را با خاطر نشان کردن غلط های آن با قدغن میکند. (ب) فلسفه اتخاذ روشی را بمنظور تفکر در خصوص انسان برای ما امکان پذیر مینماید. در اینموضوع نیز ما خود را از هزارها اعتقادات باطل و خرافات از قبیل : اسرار وحشت آور يك روح ازلی ، یا اسرار وهشتنك خطای اول آدم (قضیه گندم خوردن و اخراج از بهشت) ، داستان خدایان و انسان مغضوب و پست و انسانی که لیافت هیچگونه شناسایی را ندارد و بالاخره افسانه خدایان و انسان مغضوب و پست و ناتوان بر حذر میکنیم. فلسفه اینگونه اشتباهات و غلطها را ریشه کن میکند و علما بما میفهماند که انسان کیست ، فلسفه امکانات خود را حساب میکند و ارزش و اهمیت و قدرت بی نهایت آنها را نشان میدهد.

ج) تنها فلسفه با اجازه میدهد که روشی برای تفکر در خصوص اجتماع انسانی اتخاذ نمایم.

rouzaneha.org

فلسفه با استعمال کلیه اکتشافات تاریخی ، ترقیات و پیشرفت ها را بما تعایم میدهد ، فلسفه يك فرضیه سیستماتیک و متافیزیک نیست که میتوان آنرا خوش بینی (Optimisme) نام نهاد بلکه ترقیات و پیشرفت هایی را که میتوان مشاهده و تجربه کرد و ترقیات و پیشرفت های علمی را که مبنی بر سه شکل زیر تجزیه و تحلیل شده باشد بما میآموزد و تعلیم میدهد :

۱- ترقیات و پیشرفت های مادی : توسعه و تکامل شرایط زندگی با توسعه و تکامل ابزار و ماشینها.

۲- ترقیات و پیشرفت های ذهنی و ادراکی : ترقی بیان علمی.

۳- ترقیات و پیشرفت های اخلاقی : ترقی وجدان ، ازدیاد لیاقت انسانی و آزادیهای او. اینک خلاصه میکنیم : ما فلسفه را از این جهت مورد بررسی قرار میدهیم که يك روش کلی استدلال بما میدهد. اهمیت فلسفه در این است که امتیاز و رجعانی برای عده معدودی از بررسی کنندگان قائل نیست و بآنها حق تقدم نیدهدهد و نیگذازد در دالانهای پیچ در پیچ

متافیزیک خطر سوء استفاده و استعمال نابجای آن وجود داشته باشد.
چنانچه ولتر (Voltaire) میگوید: مشاجرات و مباحثات متافیزیک
شبهت بیان‌های پراز هوایی دارند که جنگجویان بهوا میفرستند: وقتی
که بادکنک‌ها باز شدند چیزی از آن باقی نماند.

مسئله اصلی فلسفه

آید آلیسم یا ماتریالیسم؟

rouzaneha.org

هدف اصلی این دوره فلسفه، عبارت از تشریح ماتریالیسم دیالکتیک
مارکس و انگلس است ولی برای حصول این منظور، باید مرحله به مرحله
پیش رفت، ماتریالیسم دیالکتیک مثل هر حقیقت و واقعیت دیگری از هیچ
وجود نیامده و زائیده عدم نیست. ماتریالیسم دیالکتیک چنانچه شعرای
قرون وسطی میپنداشتند بمنزله یک معجزه جلوه نمیکنند و بصورت یک خدای
بی اراده تجلی نمی نمایند؛ یعنی مثل خدای خوب و مهربانی که از مقواساخته
شده و روی جاده‌ها بگردش میبرد اخت و شعرای قرون وسطی در درامهای
(قطعه نمایشی که قضایای حزن آور و مضحک در آن ممزوج است- حوادث
وحشتناک) خود و در اسرار و شگفتی‌های خویش او را واسطه حل معضلات
قرار میدادند، بنظر نمی‌رسد. مارکس و انگلس در توسعه و تکامل فکر
فلسفی دارای مقامی هستند؛ ولی پدران و پیشروان و مبشرین پیش از آنها
وجود داشته اند. فلاسفه بلند پایه و عالیقدری که باعث توسعه و تکامل
علمی زمان خود، توسعه و تکامل فنون عصر خویش و رژیم اقتصادی و
اجتماعی دوران خود گردیده اند نسبت بآنها پیشقدم بوده اند. این فلاسفه

تا حدی که می‌توانسته اند خوب تفکر کرده و تا حدی که قادر بودند اند صحیح و حقیقی فکر نموده‌اند و قتی که بررسی فلسفی را تنها از ماتریالیسم دیالکتیک شروع کنیم، خطر درست فهمیدن و خوب ادراک نکردن متصور خواهیم بود. برای فهم کامل معانی و نفوذ در مطالب باید مطالب و موضوعات را در تاریخ فکر انسانی و در محل خودش تصور نمود و ریشه های آنها را شناخت و اصل و سلاله آنها را بخوبی مورد بررسی قرار داد. بهین جهت مطالعه تنهای مارکسیسم، مغلف روش مارکس است. مارکس میگوید: « هیچگونه فکری بجز تاریخ وجود ندارد »، اگر مقصود عدالت را در زمان خودش قرار ندهید و اگر مراحل را که فکر عدل پیوده است تشریح ننمائید هیچگونه معنی نخواهد داشت. اگر مارکسیسم را در تاریخ فلسفه جای ندهید معنی و مفهومی ندارد.

معنی عبارت: «ماتریالیسم دیالکتیک» اینست که ماتریالیسم مارکس دیالکتیک است.

در اینجا دو مفهوم که باید قبل آنها را روشن کرد وجود دارند: **باید دانست که ماتریالیسم چیست و دیالکتیک کدام است؟** ما هر یک از این دو مفهوم را جداگانه تشریح میکنیم و قبل ماتریالیسم را بصورت‌های مختلفی که دارد بیان مینمائیم. پیش از مارکس و انگلس، فلاسفه ماتریالیست نیز وجود داشته‌اند، فلاسفه ماتریالیست یونان و روم قدیم از قبیل: ذیمقراطیس یا دموکریت (Democrite) ایبقوریایپیکور (Epicure) - لوکریوس یا لوکرس (Lucrece)، در علوم فلسفی اظهار نظر کرده‌اند. در قرن هفدهم میلادی، فلاسفه ماتریالیست از قبیل دکارت (Descartes) و گاساندی (Gassendi) میزیسته‌اند و در قرن هیجدهم، فلاسفه ماتریالیست مثل ولتر (Voltaire)، دیدرو (Diderot) و هلوتیوس (Helvetius) عقاید فلسفی مادی خود را بیان کرده‌اند.

rouzaneha.org

بنابراین باید بین کلیه فلاسفه ماتریالیست وجوه مشترکی وجود داشته باشد: ما باید پیش از ورود در بحث ماتریالیسم که در عین حال دیالکتیک هم باشد، این وجوه اشتراک را بخوبی بشناسیم و نسبت به آنها معرفت پیدا کنیم.

ولی آیا ما میتوانیم ماتریالیسم را تنها بمنزله محصول فکرواحدی مورد بررسی قرار دهیم؟ این جریقه راه غلط حل مسئله است. در طول تاریخ از آغاز فلسفه تا عصر حاضر، ماتریالیسم نقطه مقابل يك فلسفه دیگر و قرینه يك روش فلسفی دیگری بنام ایدئالیسم بوده است.

باید توجه کرد که يك فلسفه ایدئالیست ازلی و همچنین يك فلسفه ماتریالیست ازلی وجود نداشته و ندارد: این موضوع، تجدید حیات و نیروی تازه بخشیدن بجفت های متضادی است که ما در بحث خود راجع بهتافیزیک آنها را حذف کردیم. rouzaneha.org

ایدئالیسم در طول تاریخ، تحت آثار و خطوطی کاملاً غیرمنشأ به بیان و تشریح گردیده است و ایدئالیسم افلاطون (پلاتن Platon) با ایدئالیسم مالبرانش (Malebranche) و ایدئالیسم مالبرانش با ایدئالیسم برکلی (Berkely) و ایدئالیسم برکلی با ایدئالیسم برگسن (Bergson) بکلی از یکدیگر دور هستند. ولی اینها مانع آن نیست که وجوه مشترکی هم در کلیه فلسفه های ایدئالیسم وجود داشته باشد.

مقدمه بعنوان احتیاط توصیه میکنیم که مفهومات و معانی غیرفلسفی را که عادتاً بدو کلمه: «ماتریالیست و ایدئالیست» نسبت میدهند از سربرون کنید کسانیکه در فلسفه مطالعه ندارند و وقتیکه از ماتریالیسم صحبت میشود میگویند: ماتریالیست ها مردان دله ای هستند که عادت به بخوارگی، تمایلات شهوانی و حسی، علاقه بزندگی مجلل، طمع و میل مفرط، خست و امساک، طلب منفعت، سفته بازی در بورس و بازار سیاه و غیره... دارند. در زبان فارسی هم مفهوم عوامانه و غیرفلسفی کلمه مادی همین است. ولی این نوع ماتریالیسم، «ماتریالیسم کثیف و منفور» (Materialisme Sordide) است که در دوره های فحطی و خشک سالی و نابابی، بشکل تحقیر آمیزی در صدد تحصیل غذا و پوشاک و گرمایی باشد.

در اصطلاح غیرفلسفی و عوامانه ایدئالیسم عبارت از: اعتقاد بشیکو کاری، ایمان، پارسائی، پرهیزکاری، اطمینان بانسانیت، درست پمانی در يك ایدئال زندگی و وثوق به يك عالم بهتر. يك نوع دلواپسی و اندیشه واضطرابی همیشه بريك فرد ماتریالیست

حکومت میکند و آن تأمین احتیاجات زندگی است .
ولی دل واپسی و اندیشه واضطراب يك فرد ایدآلیست همانا برقراری
نفوذ و تأسیس حکومت عدالت است . من تصمیم دارم بشما بیاموزم که
ایدآلیسم غلط و حق با ماتریالیسم است . ولی آیا قصد من این است که
بشما بیاموزم : هدف زندگی ، همانا خوب نوشیدن و خوب خوردن است ؟
قطعاً نه (در حالیکه من مثل بعضی از فلاسفه فکر نمیکنم که فقدان همه
چیز برای نوشیدن و خوردن بی تفاوت است) يك دفعه برای همیشه باید این
تعلیمات و تصورات غلط را از خود دور کرد .

انتخاب ایدآلیسم یا ماتریالیسم : مسئله مرکزی فلسفه است . انتخاب
ایدآلیسم یا ماتریالیسم انتخابی است اجباری و قطعی که هر کس در طول
زندگی خود باید و همیشه باید بآن مبادرت نماید . این انتخاب ، انتخابی
است اصلی ، زیرا برحسب آنکه شما ماتریالیست یا ایدآلیست فکر کنید ،
جمیع افکار و کلیه عقاید شما تغییر می نمایند . شما نمیتوانید يك شکل زندگی
کنید و دنیا را بیک قسم ادراک نمایید . شما اوضاع روز مره و روزانه خود
را بیک صورت تصور نمی نمایند و بیک ترتیب مسائل سیاسی راجح نمیکنید .
rouzaneha.org

و قتیکه فلاسفه میخواهند طبیعت را تشریح نمایند ، از بین حقایق
و واقعیات عالم بجداً کردن و تشخیص دو نوع حقیقت یا واقعیت هدایت میشوند .
موضوعات مادی و موضوعات فکری که از نوع مادی نیستند . عبارت
دیگر میتوان گفت که ما باید دو حقیقت : ماده (Matière) و روح
(Esprit) را مورد بررسی قرار داده و تشریح نماییم .
روح (Esprit) عبارت از چیزی است که ما آنرا برحسب مورد
فکر (Pensée) ، ایده (Idée) ، وجدان (Conscience) یا جان
(Âme) مینامیم (من بعد هر يك از این لغات را معادل واژه های بالا
در نظر میگیریم)

عمل فکر که دکارت آن را بطور زیبا و دلپذیری « پراتو طبیعی »
(Lumière naturelle) نامیده است عبارت از تجسم و تصور -
(Représenter) اشیاء است ؛ ایده ها عبارت از تصورات زیرند :
مقداری ایده دریا ، ایده ای از رودخانه ها ، از کوه ، از شهابت و

دلیری مردم، از کم دلی و ترس آنها و... عده‌ای نیز دارای ایده خدا یا مفهوم ایده خدا هستند *

ولی شما بمن میگوئید، احساسات نیز یکی از اشکال فکر میباشد یعنی یکی از اعمال جان عبارت از احساس کردن، رنج بردن، دوست داشتن و عداوت ورزیدن است، بله، اما این شکل فکر و جان نیز بنوبه خود تصور و تجسم است مثلاً: دوست داشتن عبارت است از تصور و تجسم یک چیز خوب، یک چیز مطلوب و یک چیزی که برای شما لازم است؛ بغض و عداوت ورزیدن نیز عبارت است از تصور و تجسم یک چیز مضر، زیان آور و غیرقابل تحمل *

همانطور که تصور و تجسم کوه در شما که روی صندلی نشسته اید احساس سرما و آرامش خاطر میکند، تصور و تجسم دشمنی هم که نسبت بشما بغض و عداوت دارد رنگ شمارا قرمز مینماید، قلب شما تندتر میزند، از دلوآپسی و ترس از مغلوبیت با بزمین میگویند و صندلی خود را ترک مینمایند. پس فکر یا روح عبارت از ایده ای است که ما از اشیاء داریم. ماده چیزی است که ما آن را مشاهده میکنیم و عبارت از هر چیزی است که آن را می بینیم، لمس یا استشمام میکنیم و غیره... عبارت ساده تر مجموعه چیزهایی است که ما را احاطه کرده اند.

بزرگترین و عالیترین مسئله فلسفه عبارت از مسئله روابطی است که بین روح و ماده و بین فکر و ماده وجود دارد یا چنانچه انگلس میگوید روابطی است که بین فکر و حقیقت موجود است *

انگلس در کتابی که خواندن آنرا بشما توصیه میکنم: (فیورباخ و منتهای فلسفه کلاسیک آلمان، در بخش دوم، تحت عنوان: «ایده آلیسم و ماتریالیسم») چنین مینویسد:

«مسئله بزرگ اصلی هر فلسفه و بویژه فلسفه جدید عبارت از مسئله رابطه فکر و وجود است» (۱) همین مسئله روابط فکر و وجود است که ایده آلیست ها و ماتریالیست ها را از هم جدا میکند.

(۱) مراجعه شود به کتاب: فیورباخ... تألیف انگلس (بخش

دوم صفحه ۱۳)

اینک باید دید این مسئله بچه شکلی بیان میشود ؟

۱- از ازمته قدیم ، مردم که کاملان نسبت بطرز ساختمان‌های فیزیکی جاهل بودند ، تصور میکردند که ایده‌ها و افکارشان ، فعالیت و اثر جسم خودشان نیست و از یک جان خاصی که در این بدن مسکن گزیده و در لحظه مرگ آنرا ترک مینمایند سرچشمه میگیرد. بدون شك خواب دیدن در این تصور دخالت داشته است ؛ زیرا در خواب ، ظاهراً دوستان غایب و پدران مرده خود را زنده و حاضر میدیدند و تصور میکردند که هر کس باید دارای یک وجود ثانوی باشد.

جان، همان وجود ثانوی بود که به تصور آنها در جسم مسکن میگرفت. سپس این ایده پدیدار شد که جان با جدا شدن از جسم ، به زندگی مخصوص خود ادامه میدهد و جاویدان است ؛ و وقتیکه در یونان قدیم به قرن چهارم قبل از میلاد مسیح یعنی مثلاً به افلاطون (Platon) میرسیم ، بطور روشن می بینیم که از لحاظ طبیعت ، بین جسم و جان یا بین ماده و روح میبایستی گذاشته اند و یک جان غیر مادی و بالنتیجه جاویدان که نقطه مقابل جسم و ماده است بر خورد میکنیم . rouzaneha.org این یک حالت ایدئالیست است که با ماتریالیست مقابله مینماید ؛ جان غیر مادی و فنا ناپذیر وجود ندارد ؛ دو انسان در قالب یک انسان موجود نیست ، دو طبیعت وجود ندارد ؛ این دو کلمه روح و ماده دو طبیعت متباین و نقطه مقابل و دو طبیعت آشتی ناپذیر و منافی یکدیگر را تعیین و مشخص نمی نمایند. لوکرسیوس (Lucrece) میگوید: جان هم مثل جسم فعل و عمل آنهاست ، فقط با این تفاوت که اتم‌های آنها از یک نوع نیستند ولی تصور نکنید که با این طرز تفکر و این قسم اندیشه ، بشر نا امید می شود ؛ ایده فنا ناپذیر بودن از اول به نظر همه کس تسلیم بخش و تسلی دهنده نبوده ، بلکه بالعکس بصورت یک تندپرو سر نوشت وحشت آوری جلوه میکرده است .

در قرن هجدهم نیز مسئله مرکزی فلسفه عبارت از این است که : آیا جان و جسم دارای یک طبیعت هستند ؟ آیا اینکه متافیزیسیین‌های قرن هجدهم جاویدان بودن جان را تصدیق کرده اند حقیقت دارد ؟

این موضوع (و این شکل تباین : ایدآلیسم و ماتریالیسم میباشد -
 ۲- در قرون وسطی ، مسئله مرکزی ، شکل جدیدی بخود گرفت .
 در مذاهب اولیه ، خدا منطبق بر اشیاء بود ؛ خدا بصورت هر برک
 یا سنگی در میآمد . سپس مشاهده میشود که به نسبت تحول مذاهب ، خدا
 بیش از پیش مجرد میگردد : خدای جنگل ، خدای زمین ،
 باینجا که میرسیم ؛ این خدایان را داستانها و روایات هر (Homère)
 بما معرفی میکنند : دسته ای از خدایان که در کوه غیر قابل دسترسی
 منزل نموده و هنوز مادی هستند مثلا يك ساق پای آنها میشکند ،
 لك میشوند ، هیچگونه سر و صدائی ندارند ، بطور وحشت آوری تا حلقوم
 خود غذا و مشروب میخورند ، عاشق هستند و غیره ...
 در مذاهبی که قائل بیک خدا میباشد مثل مذهب عیسی ، کلیه خدایان
 تبخیر شده و از صورت جمود و جسم بودن خارج میگردد و سپس چنانچه
 انگلس میگوید همه این خدایان در خدای دیگری که مادی نیست و تنها
 از روح تشکیل شده است تقطیر میگرددند .
 خدای عیسویان که حقیقی و مقدس میباشد ، روح مطلق ، خارج از
 مکان و زمان و جاویدان است . پس رابطه جدیدی بین روح و ماده
 برقرار گردید .
 آیا خدا ماده را بوجود آورده یعنی ماده را روح یا روح مطلق
 خلق کرده است ؟
 اگر جواب بدهید : بله ، ایدآلیسم .
 اگر جواب بدهید : نه ، ماده دارای يك مبداء طبیعی است و مخلوق
 خدا نمیباشد : ماتریالیسم (۱)

۳- حالت سوم تباین ایدآلیسم و ماتریالیسم

هرگاه يك جان فنا ناپذیر و هروقت خدا یا روح مطلق وجود داشته
 باشد که ماده ، عالم و انسان را خلق کند در اینصورت روح مقدم بر ماده
 و نسبت به آن قدیم است و از ماده بسیار با اهمیت تر میباشد . رابطه

(۱) انگلس : لوئی فوئر باخ و منتهای فلسفه کلاسیک آلمان (به بخش

دوم مراجعه شود) .

قدمت روح و ایده‌ها و اینکه روح پیش از ماده وجود داشته و مبداء عالم است و یا ایده‌ها پیش از ماده حقیقت دارند، از مسائل ایده‌آلیسم محسوب میشود مثلاً روح بدون ماده میتواند وجود داشته باشد ولی ماده قائم بالذات نبوده و بدون وجود روح موجود نیست ایده‌آلیسم وجود ایده‌های مطلق را تصدیق مینماید (مالبرانش در قرن ۱۷ ، برگسن در قرن ۲۰)، شکل نهائی ایده‌آلیسم، نفی وجود ماده است .

ماتریالیست‌ها این رابطه را معکوس میکنند . ماده برای روح لازم و ضروری است ، روح مطلق وجود ندارد ، ایده‌های مطلق نیز موجود نیستند ایده بدون جسم وجود نخواهد داشت .

جمیع تصورات و تجسمات ما از ماده سرچشمه گرفته اند . کلیه ایده‌های ما که در ظاهر خیلی اخلاص و بسیار مجرد میباشند ناشی از اشیاء خارجی و اثراتی است که در روی جسم ما باقی میگذرانند . رابطه قدمت باید معکوس شود : یعنی ماده ، اول و روح ، بعد از آن قرار گیرد .

۴- اینک میخواهیم چهارمین و آخرین حالت تبیین ایده‌آلیسم و ماتریالیسم و چهارمین طریقه تصور روابط بین ماده و روح یا حقیقت و فکر را مشخص نماییم .
rouzaneha.org

بین ایده‌های ما راجع به عالمی که ما را احاطه کرده است و خود این عالم چه رابطه‌ای وجود دارد ؟ آیا فکر ما میتواند حقیقت را بشناسد و آنرا تشخیص دهد ؟ آیا ما میتوانیم در تصورات و تجسمات خودمان از عالم ، تصویر درست و مورد اطمینانی از حقیقت بدست آوریم ؟

اگر چه فلاسفه ایده‌آلیستی هم وجود دارند که این امکان را قبول میکنند ولی من بطور کلی ، طرز فکری را که مبنی بر نفی این امکان است ایده‌آلیسم (کانت Kant ، برگسن Bergson) مینامم .

بالعکس ماتریالیسم این موضوع را تصدیق میکند و بتوسط تجربه و بوسیله پیشرفت‌ها و ترقیات علوم و صنعت ، تمائل و همانندی فکرو وجود را ثابت مینماید .

خلاصه میکنیم :

مسائل زیر مسائلی هستند که فلاسفه را بدو قسمت تقسیم مینمایند :

- ۱- آیا يك جان غیرمادی و فنا ناپذیر وجود دارد ؟
- ۲- آیا يك خدا ، يك روح مطلق و يك خالق عالم موجود است ؟
این دو مسئله بطور کلی بهم بستگی دارند : کسی که وجود يك جان جاویدان را تأیید میکند در عين حال بوجود يك خدای جاویدان و خالق هم معتقد است .
rouzaneha.org
- ۳- آیا ایده هائی مطلق ، مشخص و مجزا از ماده و در عين حال حقیقی تر ، غنی تر و لذت بخش تر از آن وجود دارند؟ کسی که این موضوع را تأیید نماید فکرش بطور کلی براه حل منتهی و اقرار بوجود خدا منجر میشود : برگسن (Bergson)
- ۴- آیا ایده و حقیقت یکی هستند و ایده آینه تمام نمای حقیقت است؟

ایدآلیسم چیست؟

وجه تشخیص بین ایدآلیسم اخلاقی و ایدآلیسم فلسفی

ایدآلیسم اخلاقی عبارت از انتخاب يك ایدآل زندگانی است .
ایدآل عبارت از ایده ای که فقط در روح موجود است ولی میتوان
آن را منتقل به حقیقت کرد .
مثال :

فلاسفه قدیم دارای ایدآلی از ایدآلهای حکمت بودند ، این
فلاسفه آن ایده ای از حکمت را در ذهن خود میپرورانیدند که بتوانند از
لحاظ تحقق امکان بهتری در شرایط زندگی ، جد و جهد و کوشش نمایند .
فلاسفه قرن ۱۸ فرانسه ، دارای يك ایدآل عدالت اجتماعی بودند ؛ این
فلاسفه ایده ای از عدالت را در ذهن میپرورانیدند که از لحاظ تبدیل آن
بحقیقت بوسیله محو اجحافات و تجاوزات ، از بین بردن استبداد و حکومت
های مطلقه ، نابودی ظلم و بی عدالتی کوشش وسیعی نمایند این فلاسفه دفعتاً ،
هم از لحاظ مفهوم اخلاقی کلمه ایدآلیست بودند و هم از لحاظ مفهوم فلسفی
آن ماتریالیست محسوب میشوند .
rouzaneha.org

ایدآلیسم فلسفی ، عبارت است از وضع فکر ، مبنی (اگر مصمم
باشیم برای ایدآلیسم فلسفی يك معنی بسیار کلی در نظر بگیریم). بر تشریح

ماده بوسیله روح ، یا مبنی بر اتخاذ فکر یا روح بمنزله عامل اول نسبت به ماده .

ما کلیه اشکال ایدآلیسم را مورد بررسی قرار نداده ایم . در اینجا اشکال مشخص و اصلی آن را انتخاب میکنیم و مخصوصاً راجع به ایدآلیسم کامل بهمان شکلی که در قرن ۱۸ کشیش انگلیسی بنام برکلی (Berkely) پیشنهاد کرده است صحبت مینماییم . اینک قسمتی از شیوه تفکر یک فیلسوف ایدآلیست را برای شما تشریح میکنم و میدانم که شما قطعاً میخوانید و سؤال میکنید که چگونه می توان چنین چیز های نامعقول و بوجی بهم بافت ؟ : دنیای خارج وجود ندارد ! ماده نیست !

چگونه ممکن است کسی که فقط یک مرتبه یک درخت یا یک صندلی برخورد کرده و یا یک تخته سنگ را لمس نموده باشد بتواند چنین چیز های نامعقول و بوجی را بگوید . ولی باید عصبانی نشویم و کوشش کنیم که در فکر برکلی داخل شویم :

تازه این طرز فکر ، یکی از اشکال مربوط و پیوسته و یکی از صور فوق العاده منطقی ؛ و بسیار کامل ایدآلیسم است . « و باید دانست که برکلی صنعت گر قابلی بوده و فلسفه خود را بصورت بسیار دلپذیر و مطبوعی بیان کرده است » .

دیدرو (Diderot) که پیش از مارکس و انگلس ، بزرگترین متفکر ماتریالیست بوده است چنین مینویسد :

مبارزه باسیستم برکلی ، که مایه تنگ روح انسان و فلسفه محسوب میشود ، با آنکه از هر حیث بسیار نامعقول و بوج بنظر میرسد مع الوصف فوق العاده مشکل است (۱) rouzaneha.org .
لین در کتاب فلسفی قابل ملاحظه و مهم خود که من میتوانم آن را ماتریالیسم و آمپیریوکری تیسیم (Empiriocriticisme) یعنی حکمت استقرایی انتقادی بنامم در طی صفحات زیادی با ایدآلیسم برکلی مبارزه کرده و با استدلال چنین میگوید :

(۱) - Diderot : Lettre sur les aveugles a l'usage de Ceux qui volent

فلاسفه ایدآلیست بسیار متجدد ، هرگونه برهان و دلیلی را که بر علیه ماتریالیسم بخواهند اقامه کنند میتوانند از برکلی کشیش بهاریت بگیرند این نوع ایدآلیسم که شما شرح و تفسیر آن را در «مباحثات سه گانه هیلاس و فیلنوس» (Les Trois Entretiens d'Hylas et de Philonous) میخوانید چیست ؟ (هیلاس ، دوست ماده و کسی است که از وجود ماده حمایت مینماید ؛ فیلنوس دوست روح و کسی است که وجود ماده را نفی میکند)

در حقیقت فیلنوس ، معرف خود برکلی است و میخواهد ثابت نماید که ماده وجود ندارد و تنها روح موجود است .

اینک به بینیم چگونه اثبات میکند ، ما فکر میکنیم که خارج از خودمان اشیائی هم وجود دارند ، آنها را می بینیم ، آنها را میشنویم و آنها را لمس میکنیم و ... علت این امر هم آن است که ما دارای حس باصره سامعه و لامسه هستیم .

میز چیست؟ میز مجموعه ای از احساسات (بعنوان جمع احساس انتخاب شده و من بعد هم به همین شکل استعمال میشود) ما است : سختی ، سبزی ، درازی ، نرمی و غیره ...

تنگ چیست ؟ عبارت است از شکل ، رنگ و غیره ...
اشیاء مجموعه ای از احساسات ما میباشد . ولی خود احساسات چه هستند ؟

احساسات مظهر تصورات و تجسمات خود من است ؛ احساسات در روح من وجود دارند ، احساسات ایده های روح من میباشد: سبز ، سخت ، طویل ؛ من هستم که آنها را سبز ، سخت یا طویل فکر میکنم ؛ من هستم که آنها را تصور و تجسم مینمایم ، آنها فقط در روح من موجود هستند . برکلی میگوید : اشیاء از اینجهت که احساس میشوند وجود دارند: «وجود ، عبارت از وجود محسوس است» . برکلی بدفعات ابرام و اصرار مینماید و بطور مکرر تأیید میکند که :

من میگویم اشیاء وجود ندارند . من میگویم میز ، تنگ و گیلاس وجود ندارد ، ولی بعنوان محسوس وانعکاس فکر ما موجود هستند . اینها در روح من موجودند و خارج از روح من دارای هیچگونه حقیقتی نیستند .

اگر تصور و گمان کنیم که عالمی از اشیاء ، خارج از ما وجود دارد بازیچه يك فكر باطل و يك خیال واهی شده ایم .
مشاهده کنید : اگر شیتی خارج از ما وجود داشته باشد ، باید قبول این حماقت و بلاهت تن دردهیم که يك چیزی در عین حال هم هست و هم همان چیز نیست. مثلاً : وقتی که دست راست ما خیلی سرد و دست چپ ما خیلی گرم باشد ، اگر هر دو را باهم در يك آب ملایم وارد کنیم ، دست راست ما احساس گرما و دست چپ ما احساس سرما مینماید .
اگر فرض کنیم آبی مستقل از من و خارج از من وجود داشته باشد غیر ممکن است که دفعتاً هم سرد و هم گرم باشد ؛ باین دلیل آب تنها نسبت به من وجود دارد و تنها برای من موجود است یعنی آب احساس گرمی و سردی است.

به بینید بر کلی برای اثبات نظریات خود چگونه و بچه چیزهایی متشبه میشود؟ بر کلی کلیه خواص اشیاء را بکلی مداز دیگری زانیده فکر خود و بصورت انعکاس روح خویش معرفی مینماید تا آنکه بتدریج از آن اشیاء هیچ گونه چیزی باقی نماند :
rouzaneha.org

این قالی برای من که دارای قوه باصره معمولی هستم سبز است ولی برای یکی دیگر از شما که دالتونین (Daltonien) است یعنی چشمش از لحاظ دیدن رنگها معیوب میباشد (Daltonisme یعنی نقص دید در رنگها) با يك قالی قرمز رنگ فرقی ندارد و برای يك کور ، بدون رنگ است. خدا میداند حشراتی که چشمهایشان با ما بسیار فرق دارند و دارای چشمهای بسیاری باسطوح کوچک هستند چگونه این قالی را مشاهده می نمایند ؟ پس ، رنگ سبز متعلق به قالی نیست بلکه بما تعلق دارد. آن قالی که دارای پشم جامد و معمولی است ، برای من نرم و لطیف میباشد. ولی برای خزنده ای که پوست داده باشد تماس با آن زبر و غیر قابل تحمل است. پس نرمی در قالی نیست بلکه در روح من است.

من میگویم قالی سبک است ولی اگر بروی يك مورچه بیفتد برای آن فوق العاده سنگین خواهد بود. پس سنگینی مثل سایر خواص متعلق به قالی نیست ؛ چیزی که آنرا قالی مینامیم در من و در ابده من و در احساس من است .

«لاسهٔ یونان دو نوع خاصیت برای اشیاء، تشخیص میدادند :
خواص اولیه یا خواصی که متعلق بخود اشیاء است : جرم، اندازه،
مقاومت ...»

خواص ثانوی یا خواصی که متعلق به ما هستند : بو، طعم، گرما و ...
برکلی میگوید این تقسیم وتفکیک معنی ندارد، خواص اولیه نظیر
خواص ثانوی متعلق بیا هستند.

اینک استدلال او را بدقت گوش کنید:

برکلی عدم وجود دنیای خارج را از قانون نسبی بودن احساس بشر
نتیجه میگیرد. برکلی از بیان يك قانون صحیح شروع میکنند: احساس
ما نسبی است (رنگبانی که من مشاهده میکنم با ساختمان قوه باصرهٔ من
نسبت دارند، صداهاییکه میشنوم متناسب با گوش من میباشد)

استدلال برکلی در خصوص نفی وجود دنیای خارج مبنی بر-
قانون نسبیت احساس بهمین شکلی است که خواص رنگ و نرمی وزبری و
غیره ... را انعکاس ذهن خود و محصول فکر خویش دانست.

برکلی از این قانون صحیح برای تحصیل يك نتیجه غلط استفاده مینماید
و نتیجه میگیرد که اشیاء وجود خارجی (ذات) این موضوع بجز سفسطه
(Sophism) چه نامیده میشود؟ rouzaneha.org

او میگوید دنیای خارج وجود ندارد پس در اینصورت ماده چیست؟
ماده فقط يك کلمه است، کلمه ای که بهیچ چیزی جواب نمیدهد؛ برکلی می-
گوید: اشیاء وجود دارند ولی این اشیاء فقط در خود من موجود هستند؛
اشیاء گروهی از احساسات و انعکاسات فکر من میباشد.

آنچه در ذهن من موجود است شیئی نامیده میشود: نیک، میر،
سقف، صندلی، مردم؛ ولی ماده بهیچیک از این دستجات و گروه های
احساس جواب نمیدهد، ماده يك ایده کلی و فقط يك کلمه است.
این تجزیه و تحلیلها، برکلی را به چه نتیجه ای رهبری کرده است،
نتیجهٔ منطقی او قاعدتاً همان چیزی است که فلاسفه در زبان فلسفی خود بنام
سولپسیسم (Solipsisme) یا ایدآلیسم انفرادی مینامند: بدین معنی
هر گاه کلیهٔ اشیاء، تصورات و تجسمات ذهن من باشند: هر چیزی فقط از لحاظ
تصورات ذهن من وجود دارد: پس من موجود منحصر بفرد هستم (شما

انعکاس فکر و تصور من هستید)

با وجود آنکه مشاهده میشود با مقدماتی که بر کلی چیده است، استدلال و نتیجه گیری اخیر منطقی و ضروری میباشد! ولی بر کلی جرئت نکرده است باین نتیجه برسد.

هیچیک از فلاسفه ایدآلیست هرگز جرئت نکرده اند پسایه بر کلی برستند. پس بر کلی چگونه از عهده این کار برآمده و چطور این دل را ایفا کرده است؟

اینک ملاحظه میکنید:

روح های دیگری هم بجز روح من وجود دارند (چگونه من باین موضوع پی برده ام؟ تشریح این مطلب غیر ممکن است. این همان بی منطقی ایدآلیسم است که در تصور من جای گرفته، من چگونه میتوانم بدانم که روح های دیگری هم وجود دارند؟) این روح ها، همان عالمی را که من احساس میکنم احساس مینمایند به قسمی که وقتی من تصور عالم را نمیکنم، عالم بتوسط سایر روح ها بیکه آن را تصور مینمایند بوجود خود ادامه میدهد و هرگاه جمیع روح های دیگر در لحظه ای که روح من از تصور عالم دست میکشد از تصور عالم دست بکشند، عالم بوجود خودش ادامه میدهد زیرا عالم در تصور خدا وجود خواهد داشت؛ این حقیقت اولیه و قدیم است و این خود حقیقتی است که همه ما یک عالم را احساس میکنیم، زیرا خدا به جمیع روح ها یک نوع تصور داده است. rouzaneha.org

نکنه خنده دار اینجا است که بر کلی از حقیقت، از استحکام و از پایداری عالم خودش که وجود خارجی ندارد تعجب میکنند؛ و خطاب فلاسفه ماتریالیست میگوید: عالم محکم و استوار است؛ حقیقت دارد؛ و خیلی محکمتر و حقیقی تر از عالمی است که شما ادعای وجود آنرا دارید، زیرا در روح یک خدای ازلی و قدیم موجود است.

اینجا است که هر فیلسوف ایدآلیستی الزاماً بآن منتهی و متوقف میشود؛ یعنی یک خدای خالق و یک روح ازلی که عالم و ماده بعد از آن و حادث از وجود آن است.

شکل بسیار کامل ایدآلیسم مبتنی است بر عدم وجود دنیا و تنها به منفعت روح. شکل شایع ایدآلیسم بوجود ماده و دنیای خارج قائل است. ولی

تنها از نظر خلقت يك روح و از لحاظ انعكاس بكنوع فكري كه ماده و دنيای خارج بآن مربوط است.

در بحث بعد، جوابهای ماتریالیسم را به مسائلی كه ایدآلیسم طرح نموده است خواهیم دید. ولی جواب مهم این است:

وقتیکه فلسفه ایدآلیسم (مثل ایدآلیسم برکلی) را مورد توجه قرار میدهیم، عقل سلیم از قبول آن امتناع میکند: عجب! دنیای خارج وجود ندارد! آیا ممکن است این موضوع حقیقت داشته باشد؟

ولی درمقدار زیادی از فلسفه های ایدآلیستی مخصوصاً فلسفه های معاصر، ایدآلیسم بقدری بزرگ شده است كه نمیتوان از آن احتراز جست و حتی اغلب کسانی كه خود را ماتریالیست میدانند ایدآلیست هستند. این فلاسفه آتقدر بوجود دنیای خارج واجسام عقیده دارند كه از خدا و از خلقت صحبت نمیکنند و يك فلسفه عامیانه و غیر روحانی (Laique) در مقابل حکمت الهی (Théologie) بوجود میآورند و شما نمیتوانید خود را از آن برحذر داشته احتراز جوئید، من تنها بدكر چند مثال اکتفا میکنم.

برگسن (Bergson) كه یکی از فلاسفه معاصر است یقیناً وجود دنیا و اشیاء و ابدان انسانی و ماده را نفی نمیکنند و در خلقت مداخله نمی نماید. امروز جوانانی یافت میشوند كه خودشان را مارکسیست تصور میکنند ولی در عین حال برگسن را مورد تحسین قرار میدهند؛ آیا ممکن است این جوانان، ایدآلیسم این فلسفه را افشاء و ابراز نمایند؟ اینك از نظر برگسن، حافظه را تشریح میکنیم:

دو نوع حافظه وجود دارد:

جسمانی (خاطره درسی كه فرا گرفته ام)

روحانی (یادگار احساساتی كه با تحصیل این درس احساس کرده ام)
شکل دوم، حافظه مطلق است، یعنی یادگاری كه در روح باقی میماند، یادگاری كه بوسیله روح ضبط میشود و حافظه كاملاً مستقل از جسم است.
rouzaneha.org

به نظر میرسد كه حافظه، نوع سومی هم داشته باشد: تصاویر، تصاویر موضوعی كه بوسیله قلب گرفته میشود؛ وقتیکه من میخواهم قطعه ای را از حفظ بخوانم، صفحات كتاب را در جلو خود می بینم؛ حافظه خیلی زیاد

نماینده چیست؟ یادگار مطلق که با کمک مکانیسم کلمات و بازی حرکات متجسم میشود. زیرا تصویر، خود یک نوع حرکت است (من خواندن را با تلفظ کلمات شروع میکنم).

بعبارت دیگر، حافظه، روحی است که بصورت جسم در آید. فطرت و ذات، روح مطلق است، فطرت و ذات، عامل اول میباشد. یادگار مطلق (مستقل از ماده) باعث ایجاد یادگار تصویر میشود این یک تصویر ایدئالیستی حافظه است که امروز بوسیله تشریح ماتریالیستی و تشریح علمی حافظه مطرود گردیده است.

همچنین، تشریح برگسنی (Bergsonienne) غریزه، ایدئالیستی است. برگسن غریزه را بمنزله شکلی از فکر، مکاشفه (احساس قبل از وقوع) و ارتباط معنوی یا جاذبه و عاطفه طبیعی بین دو نفر (Sympathie) تشریح میکنند.

مثال دیگر: آلن (Alain) غالباً بر علیه روشهای ایدئالیستی قیام کرده ولی در عمل متداوماً به ایدئالیسم بازگشت نموده است. بعنوان مثال تشریحی را که آلن از جنک مینماید مورد توجه قرار میدهیم، آلن جنک را بازی احساسات و شهوات نفسانی و هیجانهای روحی از قبیل عشق و خشم و غیره میداند (در ۱۹۳۹ صلح طلبی بیجا و جهاد ایدئولوژیک)

تشریح ایدئالیستی یک جنک، یک تشریح غیر علمی و ضد علمی است (Antiscientifique) تشریح علمی عبارت از تشریحی است که علوم اقتصادی و سیاسی میکنند: تشریح ماتریالیستی rouzaneha.org حتی وقتی که یک فلسفه ایدئالیست، از زبان علوم کمک میگیرد و تصور میرود که نتایج علمی را بکار میبرد و یا به نظر میرسد که از روش های علمی کمک گرفته است، باز هم همه چیز را بصورت غیر علمی تشریح می-کند، در صورتیکه در نقطه مقابل آن، فلسفه ماتریالیست، دنیا و اجتماع بشری را با تشریح علمی بیان میکند.

ماتریالیسم چیست ؟

شاید شنیده باشید که فلسفه ماتریالیست (Philosophie matérialiste) فلسفه کهن و یک آئین قدیمی است که در طی قرون متمادی دائماً حرکت و تغییر کرده است. این فکر غلط نیست. تاریخ ماتریالیسم ، بما ثابت میکنند که این فلسفه بمنزله یک فکر کاملاً زنده بوده و همیشه تغییر و حرکت نموده است.
rouzaneha.org

البته لازم و ضروری است که فلسفه ماتریالیست ، فلسفه منغیری باشد؛ زیرا ماتریالیسم تشریح علمی عالم ، تشریح علمی انسان و اجتماع و کارهای انسانی است. پس ماتریالیسم ، با علوم در یک زمان تحول یافته و ترقی کرده است زیرا ماتریالیسم و علوم بهم بستگی دارند. تاریخ کامل ماتریالیسم « که ما همه آنرا مختص فلسفه میدانیم » و یک تاریخ کامل ، الزاماً تاریخ علوم و تحول آن است . در این مبحث ، کوشش ما عبارت خواهد بود از تعریف مبنای ماتریالیسم ، اوضاع و حالات مختلفی که در همه صور ماتریالیسم در طی تاریخ مشترکند ؟

اگر در این مبحث ، راجع به اشکال اولیه غربی ماتریالیسم ، زیاد اصرار میکنیم برای این است که در مباحث بعد ، ماتریالیسم قرن ۱۷ و ۱۸ فرانسه را مطرح مینمائیم و سپس به تفصیل ، مساتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس را مطرح و مورد مذاکره قرار میدهیم .
اینک شما میدانید و سابقه دارید که ما چگونه مسئله اصلی فلسفه را مطرح کردیم : رابطه بین وجود و فکر کدامند ؟
ماتریالیست ها تصدیق و تأیید میکنند که وجود و ماده عناصر اصلی

واولیه ، وعناصر ذاتی و قدیم هستند و روح چیز بعدی ، ثانوی و مربوط به ماده است .

پس :

۱- در نظر ماتریالیست ها ، خدا یا روح ، عالم را خلق نکرده است بلکه ماده و یا طبیعت (شما میتوانید این کلمه را بمنزله لغت مترادف ماده استعمال کنید . ولی مبرا از هر نوع روحانیت و عاری از نیروهای شگفت انگیز و شهوانی) خالق روح میباشند. برحسب فرمول انگلس در کتابی که بنام فویرباخ (L. Feurbach) تألیف کرده و ما تاکنون چندین مرتبه یادآور شده ایم :

« خود روح ، چیزی بجز محصول عالی ماده نیست »

۲- در نظر ماتریالیست ها ، فکر یا روح ، بدون ماده یا بدون جسم نمیتوانند وجود داشته باشند ، نمیتوان روح مطلق را صحیح دانست . در قرن ۱۹ ، يك فیلسوف ماتریالیست بنام انگلس چنین بیان میکند : وجدان ما و فکر ما ، هرچند هم که بنظر من بلند پایه و رفیع باشند ، بجز محصول يك عنصر مادی ، جسمانی و مغز نیستند .

بنابراین نمی توان يك جان ازلی داشت و دارای جانی مستقل از جسم بود . در صورتیکه بالعکس ، ماده قویاً میتواند وجود داشته باشد ، ماده از قدیم وجود داشته و مستقل از روح وجود داشته است .

۳- در نظر ماتریالیست ها ، بین فکر و وجود ، تماثل و همانندی تضاعدی وجود دارد. ایده های ما از تجربه ساخته شده و بوجود آمده اند و ایده های غریزی یا قدیم وجود ندارند . rouzaneha.org

بنابراین ایده هائی که ما از دنیا داریم ، صحیح اند ؛ بتدریج و بهمان نسبت که ما با آزمایش میبردازیم ، بهمان نسبت که مادر مسئله تحقیق و غور درعالم پیش میرویم و این پیشروی ، ماده را مجبور میکند که برای ما ظاهرتر و روشن تر باشد ، ایده هائی هم که ما از دنیا داریم صحیح تر و درست تر میشود .

در بحث پیش فرصت نداشتیم که در خصوص شرح کاراکتر و خواص آگنوستیک (Agnostique) ایدآلیسم که تقریباً همیشه با آن همراه است اصرار و با فشاری کنیم ، معنی آگنوستیک این است که شناسائی تمام و

کامل وجود، غیرممکن است *

مثال: در فلسفه برگسن، عقل نمیتواند شامل و متضمن زندگی باشد و آنرا درک کند و در طبیعت نفوذ نماید (۱)، فقط عقل میتواند ماده بی حس را که برای ساختن ابزار بکار میرود بخوبی بشناسد *

(۱) - برای آنکه موضوع عقل و Intuition بهتر و واضح شود به کتاب دوم سیر حکمت در اروپا (بخش پنجم برگسن) مراجعه میکنیم برگسن میگوید: عقل برای تدبیر معاش است. برای درک حقایق و علم به کنه اشیاء و کار اصلی او این است که در مادیات عمل کند و از آنها آلات و افزار بسازد...

معلوماتیکه به تعقل حاصل میشود و بصورت علم و قنون در میآید حقایق هست اما حقایق نسبی و اضافی است نه حقایق مطلق و علم بکنه نیست و برای منظوری که بیان کردیم خواهید گفت در اینصورت حکمت و فلسفه چه معنایی دارد و آیا انسان از درک حقیقت باید مأیوس باشد؟

برگسن میگوید: چنین نیست و انسان قوه ادراک حقیقت را دارد اما آن تعقل نیست و مراد از تعقل ترتیب دادن قضایا و مقدمات صغری و کبری و گرفتن نتیجه است یعنی آنچه قواعدش را در علم منطق بدست میدهند که آن بجای خود درست و سودمند و البته در علوم و فنون بکار است اما وسیله ادراک حقیقت نیست و تعقل چون از درک مستقیم حقیقت عاجز است ناچار راه را دور کرده بساختن مفهومات کلید و کار بردن آنها میپردازد...

پس به عقیده برگسن فلسفه (یعنی اخس) علم بکنه اشیاء و ادراک حقایق است ولی راهش تعقل بآن معنی که توضیح کردیم نیست زیرا که تعقل همانا تصور و تصدیق است و تصور و تصدیق ادراک حقیقی نیست چه ادراک حقیقی آن است که ادراک کننده با ادراک شونده یکی شود (اتحاد عاقل و معقول) و اینحال بتصور و تصدیق دست نمیدهد بلکه بعمل و قوه دیگری دست میدهد که درون بینی (Intuition) نامیده میشود...

حاصل آنکه برگسن ادراک را میسر میداند و آن را فلسفه مینخواند و راه وصولش را استدلال و احتجاج و اقامه برهان نمی‌داند بلکه درون بینی را وسیله آن میانگارد. اما نباید چنین برداشت کرد که درون بینی با تعقل منافات دارد و قوه درون بینی با قوه عقلیه متباین است بلکه برعکس است و درون بینی هم نوعی از تعقل است بلکه مرتبه اعلائی تعقل است و فرقی با تعقل اصطلاحی یعنی تعقل منطقی این است که تعقل بسطح مینگردد و به عمق

زیرا عمل اساساً صانع است و عملش بوجود آوردن و ساختن ابزار میباشد
در اینجا چند نکته کاملاً قابل توجه و صحیح که پژوهش های علمی هر روز
آنها را تأیید مینماید وجود دارد :

عقل عبارت از يك عمل فنی و استعمال ابزار است. ولی برگسن که
ناطق زبردست و ماعری بیش نیست ، از این مقدمه صحیح يك نتیجه غلط
میگیرد. از اینکه عقل انسان قابل و درخور ساختن ابزار است نتیجه می-
گیرد که مفتون و مجذوب مناظر ماده بی حس شده و بی هیچ وجه نمیتواند زندگی
را درك نماید.

برگسن عقل را بی حس فرض میکند و آن را بی حرکت و منجمد
مینامد. برگسن عیب استدلال خود را در زیر تصاویری که روح های تنبل را
را قانع میکند مخفی مینماید؛ برگسن حقیقت زندگی (فکر بوسیله عقل)
را با آبهای چپنده ای که پس از انجماد مجدداً بروی زمین میافتند
مقایسه میکند.

نتیجه گیری برگسن این است که علوم چون کار عقل هستند ، فاقد
واقعیت حقیقی زندگی میباشد و برخورداري و تملك از این حقیقت را باید
در يك درون بینی (Intuition) (۱) و در روش اقدام سیستم يك فکر

☆ فرو نیروود ولی درون بینی بدرون میرود ...

خلاصه تعقل وصف عیش است و درون بینی تمام عیش است .

درون بینی ادراك حقیقت است تعقل وصف و تعریف و رسم آن است
بوسیله درون بینی خودش را میتوان دید اما به نقل از آثارش بی وجودش
برده میشود و خلاصه درون بینی آن است که عاقل با معقول یکی شونده اینک
عاقل معقول را تصور کند .

rouzaneha.org

(۱) Intuition را در مورد مختلف به لفظهای مختلف

میتوان ترجمه کرد. گاه باید وجدان گفت و گاه حدس و گاه کشف
و گاه اشراق و گاه ادراك و گاه الهام و مانند آنها . برگسن این
لغت را بمعنائی گرفته است که ما درون بینی ترجمه کردیم که بامعنی
اشتقاقی آن مناسب است و جان بینی هم میتوان گفت زیرا در واقع
نظر برگسن این است که باین عمل جان و روان را میتوان دید چنانکه هاتف
اصفهانی میگوید: چشم دل باز کن که جان بینی و خواه هم میفرماید :
دیدن روی ترا دیده جان بین باید

وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

تجسس نمود. درون بینی یا جان بینی چیست؟ درون بینی آزمایش شکفت انگیز و مرموز، شخصی و بارعایت تمام جهات، مذهبی است. بعضی اینکه این موضوع را قبول کنیم، وارد یک محیط مبهم و مجهول غیر قابل ادراکی میشویم:

این همان راهی است که بشر را مثل روزنبرک (Rosenberg)، تئورسین نازیس، با اختراع افسانه خون و ابداع داستان و اسرار خون میکشانند. بعضی اینکه شناسائی دیگری بجز علم و حقیقی تر از علم را بپذیریم. در را بروی کلیه ایدئولوژی‌ها و برای تقنین های آن که قدرت‌ها یا طبقات حاکمه از آن استفاده مینمایند باز کرده‌ایم.



مطمئنًا، امروز ما نمی‌توانیم در مکتب لوکریسیوس، ماتریالیست باشیم، ولی یک ماتریالیست امروز بالوکریسیوس یا اپیکور، در خصوص بعضی از اصول مهم توافق نظر دارد.

به نظر میرسد که تفکیک بین دو مسئله زیر ضروری باشد:

- ۱- ماده چیست و روابط آن با روح کدام اند؟
- ۲- ساختمان ماده چیست؟

کاملاً محقق است که جوابهایی که در قدیم به سؤال دوم داده شده است امروز مردود میباشند و باید از آنها صرف نظر کرد.

چگونه فکر ماتریالیستی در منرب بوجود آمده است؟ این فکر اولین دفعه در عهد قدیم توسط اپیکور (شاگرد ذیمقراطیس) بصورت یک فکر ماتریالیستی، پیوسته و مربوطی در آمده است. ایده های غلطی را که در خصوص پیروان اپیکور در مسغزها فرو کرده اند از سر خود بیرون نمایند: rouzaneha.org

میگویند اپیکور مرد خوشگذرانی بود در صورتیکه منزوی بوده است. میگویند اپیکور ثروتمند بوده و از ثروت و نعمت خود استفاده ها میکرده است در صورتیکه اپیکور مرد فقیری بوده و ببطالنه اشتغال داش و تنها از دوستی با مردم حظ میبرد.

اپیکور در حدود سال ۳۰۶ قبل از میلاد در آتن بتعلیم اشتغال داشت؛

این عصر یکی از درره‌های تیره بختی تاریخ آتن بود، هم از نظر اقتصاد و هم از نظر سیاست :

بیکاری در آتن حکومت میکرد ، مردان آزاد ، احساس مینه‌ودند که برده‌های عمومی و شخصی کارها را از دستشان میگیرند ، بیکاران و دستجات مزدور را بیرون میکردند. در این دوره بخت و اقبال به‌تر و تمندان جدید و طبقه صنعت‌گر و تجار ، روی آورده بود.

آتن از نظر سیاسی ، میدید که از آزادی‌هایی که بهره‌برده بتدریج محروم میشود طبقات حاکمه قدرت را منحصراً در دست گرفته و مردمی که بقدر کافی ثروت نداشتند حقوق سیاسی خود را از دست داده بودند.

در این گودال عمیقی که بین ملت و طبقات حاکمه حفر شده بود و ملت را بطرف انهدام سوق میداد فلاسفه ای نظیر اپیکور ، صدای خود را بلند کرده و مردم عاقل را برای تأمین نیک بختی و نجات سلامت اخلاقی، به ترک شهر و به ترک اجتماع دعوت نمودند.

(این خود يك موضوع مضحك و خنده‌آوری است که ماتریالیست‌های نخستین ، مردم را به ترك زندگی شهری دور از سیاست دعوت میکردند. این موضوع نمونه‌ای از ماتریالیسم دوره ای است که در آن دوره ، علوم بزحمت بوجود آمده و مردم هنوز خیلی جاهل بودند) شما میتوانید او کرسیوس را بصورت مرد خردمند و پرهیزکاری تصور کنید که در قله کوهی نشسته و به طوفان‌هایی که امواج دریا را بحرکت می‌آورند نظاره میکند ، موجهائی که حرکت مینمودند شرایط عمومی ، شرایط انسانی که در بین حرکات و تحولات زندگی میگردند و بالاخره عشق بزندگی های اجتماعی را نمایش میداد ؛ کوه نشانه تنهایی فیلسوف است که از زندگی سیاسی بریده و دوری گزیده است. اما اگر او میبایست در تنهایی ، با اضطرابها و دلوایی- های مرك و ترور خدایان مواجه باشد ، هیچوقت برای اینکار از زندگی اجتماعی فرار نمیکرد و کنار نمیرفت. rouzaneha.org

تنها ، ادراك طبیعی ، یعنی ادراك مادی عالم ، میتواند بانسان آرامش خاطر و خوشبختی عطا نماید.

انسان باید دارای عالمی بدون قوای روحی و بدون قوای مافون الطبیعه باشد، چنانچه از قرن پنجم ، يك فیزیک طبیعی، اثر ذیمقراطیس وجود دارد

که اشیاء را بوسیله اتم‌ها، ذرات نامرئی، پیوسته، نشکستی، واجد شکل، دارای وضع و صاحب اندازه، تشریح و بیان میکند، این نمایش و تصور هندسی عالم، همان است که به اپیکور برای نجات فرد در اجتماعی که در شرف انهدام بود دست داده است.

اپیکور، ادراک و استنباط دموکریست (ذیمقراطیس) را نسبت به عالم اتخاذ کرد و مجدداً بآن طرز تفکر ادامه داد. اپیکور اتم‌ها و ذرات را پیوسته واجد وزن و نامحدود تصور میکرد و برای آنها اندازه و نیروهای مختلف قائل بود و آنها را از حیث شماره بی‌نهایت، نامناسب برای تغییر و اساساً مسطح تصور مینمود. این اتم‌ها درخلاء میافتادند و بوسیله وزن خودشان کشیده میشدند. سپس در يك لحظه نامعلوم و غیر مشخص و بر حسب «انحرافی» که داشتند اندکی از قائم منحرف میگرددند و در نقطه برخورد خود جهش میکردند و سرانجام باهم مجتمع و متصل میشدند و ترکیبات را تشکیل میدادند.

بدین ترتیب، اپیکور دنیا را بدون انتها، بدون هدف و بدون خدا تشریح میکرد و معتقد بود که فقط علل مکانیک در آن دخالت دارند. در این عالم، جان انسان هم، مادی و مرکب از اتم‌هایی بود که فوق‌العاده لطیف‌تر و متشابه اتم‌های نفس و حرارت بودند ولی خیلی ظریف‌تر و دقیق‌تر از اتم‌های مادی.

rouzaneha.org

در تجزیه و انحلال و انفساح اجسام، جان هم تجزیه میشد و از بین میرفت بقسمی که هیچگونه ترس و بیمی از بازخواست هول‌انگیز و وحشتناک روز قیامت و از کیف‌های جهنم وجود نداشت.

اپیکور بدون اینکه از خدایان ترس و واهمه‌ای داشته باشد، با وجود خدایانی هم موافقت داشت خدایان اپیکور شبیه مردم ولی بدون وجود بودند و جسم نداشتند یعنی در مقابل دارای یک شبه جسم بودند، خون نداشتند ولی دارای شبه خون بودند. خدایان اپیکور در خوشبختی و آرامش خاطر غوطه‌ور بودند و هیچگونه خواهش و تقاضایی را اجابت نمیکردند و مطلقاً نه از دنیا و نه از بشر باکی نداشتند و بآنها نیز اعتنا نمیکردند. مارکس بطرز جالب توجه و قابل تحسینی میگوید: این خدایان اختراع و ابداع اپیکور نیستند، اینها خدایان پلاستیک صنعت یونانند... سکون

قهرمانانه و آرامش دلیرانه عامل اول و عنصر اصلی مشخصات خستدایان
rouzaneha.org
یونان است.

فکر اپیکور در قرن اول میلادی بتوسط یکی از فلاسفه لاتین بنام
لوکریسیوس (Lucretius) از نو قوت گرفت: این عصر نیز نظیر عصر
اپیکور بهمان قسم تقسیم بندی شده و بهمان اندازه بدبختی و تیره روزی
در آن رواج داشت؛ قرن اول برای جنگ دوجانبه بین غلامان و صاحبان برده
یعنی نجباء و شوالیه‌ها است. در این عصر واژگون و متلاطم، اپیکور به نظر
لوکریسیوس بمنزله یک مرد خدا و مردی که لیانت داشت به سایرین صالح و
خوش بختی اعطا کند جلوه مینمود. در عین حال لوکریسیوس مجذوب فکر
اپیکور شده بود، زیرا فکر اپیکور شامل تشریح منطقی و عقلانی دنیا
بود. در همین قرن اول حرکت و جنبش بزرگی در علوم طبیعی نمایان شده
بود و یک جنبش بزرگی به نفع آزمایش و تجربه و سود اکتشافات فنی دست
داده بود؛ علوم زمین پیمائی و مساحی، تیدرولیک و پزشکی بارور شده
بودند و به تمام و تربیت این علوم اهمیت داده میشد؛ قانون ظروف مرتبط
کشف شده بود و مبدأ و ریشه جزرومد در باران پژوهش میکردند؛ لوکریسیوس
که به تشریح علمی عشق و آفری داشت با تجزیه و تفکیک های جدی، به
تشریح و بیان کامل و تمامی از فکر ماتریالیستی اقسام: **کتاب طبع
اشیاء (۱)** در کتاب اپیکور هیچگونه جایی برای وجودی خارج از دنیا،
باقی نگذاشت و عقیده داشت که دنیا هیچگونه علتی ندارد.

و بموجب قوانین حرکت دائمی، در یک فضای بی انتها و در طول یک
مدت بی نهایت، هر چیزی بوجود میآید، زندگی میکند و میمیرد. این دنیای
مادی، مستقل از تعقل و تصویری است که بشر نسبت به آن دارد؛ حقیقت تنها
بوسیله حرکت اتم‌ها مستقر میگردد. بالاخره، شناسایی عبارت از عمل
دنیای خارج در روی انسان است و مبدأ کلیه ایده‌ها نیز احساس است.
یقیناً، فیزیک قدیم خیلی ابتدائی و مقدماتی بود و اختلاف قابل
ملاحظه ای بین تئوری و دنیا وجود داشته است، و انگهی تئوری پیش از

(۱) این کتاب بنام De la nature des Choses

یا بزبان لاتین: De Nature rerum معروف است.

تجربه و ابتدا بساکن وضع شده است. این اختلاف بین تئوری و دنیا تا ظهور علوم جدید وجود داشته است و ذیلا میتوان علل این اختلاف را بسهولت تشریح نمود:

- ۱- عدم وجود دستگاہهای تحقیق که نقوذ در عمق و ظاهر اجسام را داده و وصول به حقیقت اشیاء را امکان پذیر مینماید (تنها رادیو آکتیویته توانسته است شکستن اتم و اطلاع از ساختمان داخلی آنرا تسهیل نماید)
- ۲- عدم وجود يك روش تجربی که بطریق سیستماتیک، استقرار تأسیسات عملی را اجازه دهد.

rouzaneha.org

۳- عدم کفایت وسایل ریاضی.

به این دلایل ماتریالیست های قدیم مرتکب اشتباهات بزرگی شده اند ما امروز میدانیم که این اتم ها بشکل سخت و پیوسته بهیچ وجه در طبیعت وجود ندارد و همچنین، در اتومیسیم (Atomisme) قدیم هیچ چیزی برای تشریح تحول اشیاء و موجودات موجود نیست. زیرا بزم اتمیست های قدیم هر پدیده ای ازدیاد یا نقصان ماده است و در اینصورت نمیتوان تحول کیفی را ادراک کرد.

همچنین این انحراف طبیعی (Chinamen) و این انحرافات ما، که به هیچ آزمایشی بستگی ندارند و در اتومیسیم قدیم بمنظور تشریح اصل اختیار فرض شده است. مغز يك نوع اصل روحی است که ما را به ورود در ایدآلیسم مجبور میکنند. راجع به مسئله: ساختمان ماده چیست؟ ماتریالیست های قدیم اشتباه کرده اند.

ما امروز میدانیم که اتم مرکزی است که در اطراف آن نوعی از سیستم سیارات بطرف آن متمایل و معنوب هستند و بار های الکتریکی صادر میکنند، خود مرکز یا هسته اتم نیز مختلط است و دارای ساختمان بسیار متغیری است و اگر در این عالم ذرون اتمی داخل شویم برای ما کشف میشود که بمنظور تغییر پدیده ها؛ مکانیک دیگری که با مکانیک کلاسیک فرق دارد و همچنین وسیله ریاضی جدیدی لازم است.

ماده برای ما بصورت سخت و پیوسته یا چنانچه ذکارت امتداد و عنصر ساده نامیده است جلوه نمیکند: من بعد ماده در نظر ما همانطور که فیزیک دانان و شیمی دانان تحقیق کرده اند اختلاط متغیر اتم ها است.

چیزی که از آراء ماتریالیست های قدیم حائز اهمیت است این است که روش آنها در و طرد قوای روحی دنیا و تشریح هندسی عالم بوده است و نیز بعضی پیش بینی های قابل ملاحظه از حقایق علمی کرده اند که مورد توجه میباشد .

امثال : ۱ - وقتیکه این اتم ها در مجموعه مجتمع شوند ، حرکت اتمی خود را حفظ میکنند . به قسمی که يك جسم غیر مشخص ، در حالت ثابت نوسان درونی است و امروز ما میدانیم که سکون يك سیال متعادل فقط ظاهری است و رژیم شدید انقلابی داخلی خود را مخفی مینماید . ما میدانیم که بی حرکتی مطلقاً ظاهری است و ماده بدون حرکت غیر قابل تصور میباشد .

۲ - بقاء ماده که اصل اساسی اپیکور ولو کرسیوس است بمنزله يك سبقت و پیش دستی بر قانون لاوازیه (Lavasjar) تعبیر میشود .

۳ - تأیید علیت جهانی که عاری و میر از هر گونه غایتی باشد ، اصل دترمینیسم (Déterminisme) را که کلود برنارد Claude Bernard در قرن ۱۹ میلادی وضع کرد و گفت که این اصل شرط هر پژوهش علمی است اعلان میدارد .

۴ - در کتاب « طبع اشیاء » طرح اولیه تحول حیوان که بطور کلی شامل فرضیه داروین است دیده میشود .

ماتریالیسم قدیم غالباً اکتشافات عالی و مهم علمی آینده را اعلان میکند ولی در مسئله ساختمان ماده اشتباه کرده و نتوانست آن را حل نماید ماتریالیسم قدیم صحیحاً مسئله روابط فکر و ماده را کشف نموده است و راجع به این موضوع ، کلیه اکتشافات علمی ، نتایج آنها را تصدیق و تأیید کرده اند .

چیزی که از ماتریالیسم قدیم باقی مانده عبارت است :

rouzaneha.org

۱ - عینیت عالم .

اپیکور چنین مینویسد: عالم از اجسام و ابعاد تشکیل میشود و وجود اجسام بوسیله احساس تضمین میگردد . . . اگر بعد - - و امتداد - - وجود نداشته باشند ، اجسام نه جایی دارند که در آن جایگزین باشند و نه فاصله ای

دارند که در آن حرکت نمایند. در صورتیکه ما حرکت را محققاً می بینیم و احساس میکنیم .

لوکریوس مینویسد :

وجود ماده بقدر کفایت بوسیله احساس معمولی تصدیق و تأیید میگردد.

همچنین ، لنین در ماتریالیسم و آمپر بوکری تیسیم مینویسد :

ماده بجز حقیقت عینی که در احساس بها دست میدهد چیزی نیست.

برهان و قیاس بر کلی از قانون نسبت احساسات یا از اشتباهات حواس

مخالف عینیت دنیا نیست ، علم بها اجازه میدهد که این اشتباهات را مرتفع

سازیم و حقیقت این دنیا را که احساس فقط شناسائی نزدیک آن است، بیشتر

از نزدیک تعقیب نماییم.

خوب ! وقتی من میگویم ، عینیت عالم ، در عین حال منظورم عینیت

ابعاد و زمان است.

ایدالیسم تصفیه شده تری از ایدالیسم برکلی ، مثل ایدالیسم کانت

(Kant) ، ضمن تصدیق وجود يك حقیقت عینی ، تأیید میکند که زمان

و مکان در کادرهائی هستند که به روح تعلق دارند و روح به وجود تجمیل

میشود ، این تصور هنوز تصور ایدالیسم است و انگلس در این موضوع

چنین مینویسد :

مکان و زمان شکل اصلی هر موجودی هستند ، وجودی که خارج از

زمان فرض شود همانقدر نامعقول و خارج از قاعده طبیعی است که وجود را

خارج از مکان تصور نماییم. لنین عالم را بشکل زیر تعریف میکند :

عالم ، ماده متحرك است و این ماده متحرك نمی تواند بجز در مکان

و زمان حرکتی داشته باشد.

۴- استقلال ماده نسبت به روح و ارتباط و بستگی فکر نسبت

به ماده

بدون شك. تشریح جان بوسیله ترکیبی از اتمهای مختلف ظریف،

غلط است، ولی توسعه و تکامل علوم پسیکو - بیولوژی از این بیعد بوسیله

عملیات و کارهای دقیق و بوسیله قوانین محکم ، ثابت میکنند که ادراکات و

دریافت های انسان به اعضاء حواس و باعصاب حساسه ، بمرکز مخصوص

مغز و مراکز شامه ، باصره ، ذائقه و غیره ... بستگی دارند.

و حافظه اساساً جسمانی و مبتنی بر حفظ پدیده‌های بیو-الکتریک در مغز است.

همچنین دقت و قضاوت به قابلیت کلی خاصیت ارتجاعی عضلات یک ارگانیسم و به قابلیت کلی خاصیت ارتجاعی عضلات و مغز بستگی دارد. هرگونه فکری بتوسط پیدایش ارگانیسمی که بقدر کافی مختلف و دارای سلسله مراتب است تجلی میکند. هرگونه فکری وقتی خراب و فاسد یا معیوب میگردد که این ارگانیسم مجروح شده یا آسیب دیده باشد. به قسمی که یک فرد ماتریالیست امروز نمیتواند فکر مطلق، جان فنا ناپذیر یا ازلی و ابدی را گمان و تصور نماید.

بالعکس، امروز یک فرد، ماتریالیست، مثل زمان اپیکور و خیلی بهتر از زمان اپیکور، استقلال ماده را نسبت به روح تصدیق و تأیید مینماید؛ (الف) از یکطرف، ترقیات علوم، دقیقاً مقداری از حرکتی را که بصورت کاملاً مکانیکی و بدون هیچگونه فکری انجام میگیرند، بما می‌شناساند، من میخواهم مخصوصاً در محیط بیولوژی که بزحمت میتوان از آن حرکت فکر را خارج کرد صحبت کنم:

اقتضای عریزه موجودات زنده و اقتضای عادت موجودات زنده، بمنزله عکس‌العمل‌های معین در مقابل تحریکات معین و عکس‌العملهایی که بر حسب محیط تغییر میکنند تشریح میگردند. rouzaneha.org

ب) از طرف دیگر، علوم طبیعی بطور مثبت تأیید میکنند که زمین مثل انسان دارای حالات و وضعیاتی بوده است. مثلاً در حالتی که هیچ موجود زنده‌ای در روی آن مسکن نداشته و اصولاً نمیتوانسته است مسکون باشد. ماده آلی، پدیده دیرتر و بعدی و محصول تحولات طولانی بوده است (لینت: ماتریالیسم). خود انسان نیز خیلی دیر، در تاریخ دنیا پدیدار شده و خاتمه و سرانجام انواعی است که در مسیر تکامل آن قرار گرفته اند. فکر انسان با ایجاد و توسعه و تکامل هیکل فیزیکی و هیولای جسمانی بشر بوجود آمده و توسعه و تکامل یافته است (مراجعه به ۱- داروین Darwin... ۲- مارکسیسم و بیولوژی)

۳- چیزی که از ماتریالیسم قدیم باقی مانده همانا عدم امکان خلقت عالم است و مثل جهنم یا بازخواست آخرت افسانه مانند میباشد.

ماده ، در فضا و در زمان موجود است : بالنتیجه ، عالم نمیتواند خلق شده باشد، زیرا خدا برای آنکه بتواند عالم را خلق کند، محتاج لحظه ای است که خارج از زمان باشد (خدا بر حسب تعریف خارج از زمان است) و چون خدا خارج از مکان و حرکت و ماده است ، میبایست اتم و مکان و حرکت را از عدم یا از روح خلق کند. اما هیچوقت روح نمیتواند خالق مکان و اتم فرض شود : چنین چیزی نمیتواند حقیقت داشته باشد.

خلقت ، افسانه و داستان وفاتتزی مردم جاهل و نادان است. یا بهتر بگوئیم خلقت يك آرزوی قلبی و شهوانی است که از زیر بازرسی علوم فرار میکند و با جمیع مفروضات علمی متضاد است.

چیزیکه از ماتریالیست های قدیم در ماتریالیسم حاضر باقی مانده است عبارت از عشق شناسایی علمی، تمایل محکم و پایدار به کشف و حل دنیا و چیزهایی است که بتدریج از بیچ و خم ها و بست و بلندیهای دنیا تحصیل نموده و کم کم بوسیله عبارت های ریاضی ، بیش از پیش نرم و دقیق آنها را مرتب کرده اند.

rouzaneha.org

فیلسوف ماتریالیست کسی را گویند که در هر زمان ، مثل مؤلفین دائرةالعلوم ، وظیفه خود بدانند که کلیه نتایج علمی و منظره وسیعای عالم را همانطور که علوم اکتشاف مینمایند بشناسانند. این کار و تألیف فیلسوف ماتریالیست است. فیلسوف تعمیم دهند علوم محسوب میشود یعنی کاری که از دانشمندان ساخته نیست. فیلسوف ماتریالیست باید، تجسس ها و پژوهش های علمی را تشریح نماید و بکار عالی و بزرگی دست بزنند که ولتر (Voltaire) آنرا برای معاصرین خود : ارشاد مردم و هدایت ملت نامیده است.

"ویژه نامه ها"

نشر دیگران 1 2 3

روزانه ها... نشر دیگران روزانه ها... نشر دیگران